

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

رضا پور کریمی
۱۳ اپریل ۲۰۱۶

آیا کسی از این فدائی گمنام نشانی دارد؟

شماره از شهدای «چریک فدائی» همچنان مفقودالایر هستند و تاکنون پاسخی به خانواده آنها داده نشده است که چه بر سر آنها آمده است. همه اظهار بی اطلاعی می کنند



برای بزرگنمایی روی تصاویر کلیک کنید

در حالی این مطلب را می نویسم که چهار دهه از مفقودالایر بودن برادر فدائی ام هوشنگ پور کریمی می گذرد. ما همچنان در همان پله اول جست و جو مانده ایم و نمی دانیم که چه بر سر او آمده است که هیچ کس خبری از او ندارد! انگار نه انگار که او یک انقلابی دهه پنجاه و عضو «سازمان چریک های فدائی خلق ایران» بوده است. از ۲۲ بهمن [دلو] سال ۵۷ که چریک های فدائی خلق با روبند و نقاب در دانشگاه فنی تهران و استقرار ستادشان در خیابان میکه حضور مرئی یافتند؛ این جست و جوی بی حاصل تا به امروز ادامه دارد. شماره از شهدای «چریک فدائی» همچنان مفقودالایر هستند و تاکنون پاسخی به خانواده آنها داده نشده است که چه بر سر آنها آمده است. همه اظهار بی اطلاعی می کنند.

نود درصد باز ماندگان و کادرهای اصلی که در قید حیات اند وابسته به طیف فدائیان اکثریت هستند. یقیناً این شاخه از فدائیان می باید مسؤلیت پاسخگویی به بستگان و خویشاوندان فدائیان مفقودالایر را بیشتر احساس کنند. اما آیا تا به حال فکر کرده اند که چنین نادیده انگاری و بی توجهی می تواند نوعی از خشونت به مادران، پدران و سایر اعضای خانواده

جان‌باخته باشد؟ آیا تاکنون به چشمان اشکبار مادری که عمری را تنها در انتظار یک خبر کوچک از فرزندش بوده برخوردارند؟

مادر و پدر من جزو همین دسته از آدم‌ها بودند که پس از سال‌ها حسرت دریافت خبری کوچک، عمرشان به پایان رسید و رفتند. بقیه اعضای خانواده هم همچون شما در سالخوردگی هستند. نگوئید که چه می‌توانستید انجام دهید. اوایل انقلاب و آغاز جمهوری اسلامی که در کانون توجه بودید به‌خصوص قبل از انشعاب می‌توانستید. اما فقط به این اکتفاء کردید که بگوئید تعداد شهدای سازمان ما بیشتر از این است و تعدادی مفقودالایر هستند! کوچکترین تلاشی نکردید و اگر هم تلاشی کردید چون خانواده افراد مفقودالایر را نامحرم تلقی می‌کردید پاسخی به آن‌ها ندادید. هم‌اکنون هم هیچ حرکتی انجام نمی‌دهید. آیا به سهم خود سعی کرده‌اید تا در برابر رنج بی‌اطلاعی از سرنوشت یک عضو خانواده احساس وظیفه و مسؤلیت‌پذیری کنید؟

تمامی جان‌باختگانی که هویتشان مشخص است از این امتیاز برخوردارند که دیگر ابهامی برای خانواده‌شان وجود ندارد. اما خانواده یک جان‌باخته مفقودالایر همچنان گرفتار بی‌اطلاعی است و می‌باید درد این فشارهای عاطفی و روانی مستمر را تحمل کند.

علاوه بر مواردی که اشاره کردم، خانواده یک جان‌باخته مفقودالایر با ابهامات و شایعات ترور و تصفیه خونین هم روبه‌رو است. البته من چنین فکر نمی‌کنم چون اگر چنین ماجرائی اندکی واقعیت می‌داشت؛ جمهوری ننگین اسلامی با هیاهوی بسیار از آن بهره‌برداری می‌کرد و گماشتگان و مأموران امنیتی رژیم مانند محمود نادری حتماً به آن اشاره می‌کردند.

تردید ندارم که ساواک از راز افراد مفقودالایر فدائی باخبر بوده و هم‌اکنون این اطلاعات نیز در سازمان و اطلاعات امنیت جمهوری اسلامی بایگانی است! این سازمان‌های اطلاعاتی سرکوبگر و مخوف علاقه و افری دارند که این ابهام همچنان ادامه داشته باشد، تا در اعتبار و حماسه‌ای که فدائیان در مبارزات دوران ستم‌شاهی پدید آوردند خدشه به وجود آورند. آن‌ها با یک تیر چند نشانه را دنبال می‌کنند و توسط اصلاح‌طلبان، لیبرال‌ها و سلطنت‌طلب‌ها این شایعه را قوت می‌دهند که راز بی‌اطلاعی افراد مفقودالایر در خودزنی سازمان و ترور و تصفیه است! و شما با این نادیده‌انگاری و اهمیت ندادن به این موضوع برای اتاق فکری آن‌ها خوراک تهیه می‌کنید.

در تمام سال‌های عمر نکبت‌بار جمهوری اسلامی، فدائیان کنونی حتی ذره‌ای موفقیت و محبوبیت در مقایسه با فدائیان خلق در دوران ستم‌شاهی را نداشتند و اگر همچنان سعی بر این دارند که اسم فدائی را یدک بکشند به خاطر اعتبار و شرافتی است که فدائیان پیشین در جنبش چپ ایران به وجود آوردند.

حالا که قرار است از اعتبار پیشینیان خود بهره ببرید پس در حق فدائیان که جان شایسته خود را به باور رهائی از ستم و استثمار و ایجاد دنیایی بهتر برای انسان‌ها تقدیم خلق قهرمان کردند، چنین نکنید. به این ابهام و راز پایان دهید! اگر هم مطالبی که نوشته‌ام برایتان خارج از دستور کاری باشد به این معنی است که مفقودالایرهای واقعی خودتان هستید. اما شاید اندکی امید وجود داشته باشد که هنوز کسی از جنس فدائیان آن روزگار باقی‌مانده باشد. شاید هم کسی مانند هوشنگ بدون حضور در این سازمان‌ها منفرد زندگی می‌کند و او را می‌شناسد. کسی که داغ و درفش بر تن دارد و مثل من از همگی آن‌ها خسته و کلافه است.

مختصری از برادرم هوشنگ می‌گویم شاید در این دنیای مرموز در گوشه‌ای از جهان کسی باشد که او را بشناسد و به یاد آورد.

هوشنگ در فروردین [حمل] سال ۱۳۳۰ به دنیا آمد و اگر زنده می‌بود ۶۵ ساله بود. آنچه از او می‌دانیم تا ۲۵ سالگی او است. چهل سال است که از او بی‌خبریم. از آن دسته آدم‌ها نبود که به‌قول چه گووارا در کارخانه آدم‌سازی انقلابی شده باشد. او خودش بود و دنیای ناهمگون و نابرابر اطرافش از او یک انقلابی ساخت. کسی در او اندیشه‌ای به وجود نیاورد. بلکه خودش اندیشید که چه باید بکند. از این‌رو به چریک‌های فدائی خلق پیوست. از دوستانی که با او در فعالیت‌های دانشجویی و رزم مشترک خیلی رفیق بودند و همگی در مبارزات چریکی کشته شدند حمید اکرامی، بهمن قریشی و مرتضی شریف را می‌شناسم.

هوشنگ در سال ۱۳۵۲ در حالی که سال سوم رشته مهندسی ساختمان در دانشکده پلی‌تکنیک را می‌گذراند به دلیل فعالیت‌های دانشجویی توسط مأموران امنیتی ساواک شاه دستگیر و به یک سال زندان محکوم شد. پس از آزادی از زندان قصر در سال ۱۳۵۳ و امتناع از تعهدی که ساواک از او می‌خواست، از دانشگاه اخراج و به سربازی اجباری در پادگان مزدوران مشهد فرستاده شد. پس از فراگیری آموزش نظامی در اوایل سال ۵۴ از پادگان متواری شد و پس از پیوستن به سازمان چریک‌های فدائی خلق، زندگی مخفی را آغاز کرد.

از آن سال از او بی‌خبریم. همان کرد که خودش می‌گفت: برای رسیدن به رود زلال می‌بایستی از مرداب گذشت. توضیح: پلاکی که بر روی آن هوشنگ پورکریمی نوشته شده هم اکنون در کمیته مشترک ضد خرابکاری زمان شاه به عنوان موزه به نمایش عموم گذاشته شده است